

## تحقیق دربارهٔ وندیداد

### مغان چه کسانی بودند

(۳)

بایستی توجه داشت که در این قسمت به هیچ وجه منظور تعیین و با اشاره به زمان حیات زرتشت نیست، بلکه تنها این مبحث و تحقیقی است که برای شناخت مغان از روی نوشته‌های کهن انجام می‌شود - ورنه زمان زردشت از سدهٔ ششم پیش از میلاد بسی کهنه‌تر است که درباره‌اش توضیح داده میشود.

در دو قسمت مقاله «تحقیق دربارهٔ وندیداد» خرده‌گیری‌هایی به‌منشده که برخی از آنها دارای اهمیت می‌بود و بر آنم کرد تا در آن قسمت‌ها ژرف‌کاری بیشتری بکنم. از مهم‌ترین این خرده‌گیری‌ها آن بود که: کلمهٔ «مغ» و «موبد» یکی است، و مغان گروه دستهٔ جداگانه‌یی نبوده‌اند، بلکه با ظهور زرتشت و گسترده‌شدن آیین او، روحانیان به لفظ «موبد و موبدان» خوانده شدند. در طول زیاد از هجده قرن این پندار هم چنان دوام آورده است - اما کوشش‌ها و مطالعاتی که در متون کهنه به انجام می‌رسد، تا حد جالب توجه واقناع‌کننده‌یی عقیدهٔ مذکور را باطل ساخته و مدلل می‌کند که مغان دسته یاطبقه و یا به گفتهٔ هرودت قبیله‌ئی بوده‌اند که بنا به شرح پی تاگوراس Pitagoras زعمای دینی و روحانیان بوده‌اند - و دارای آداب، عقاید، عادات و رسم‌ی بودند ویژهٔ خود و متفاوت از آیین زردشت که بعدها بنا بر علی چند اصول عقایدشان و بسیاری از عادات و رسوم آنها در آیین زردشت داخل شد - به گونه‌یی که امروزه جدا ساختن و تفکیک آن اصول از آیین زردشتی محققانی را که در این زمینه کار میکنند دوچار اشکالات فراوانی کرده‌است.

در درجهٔ دوم نکته‌یی که پیش می‌آید آن است که ماهیت اساسی کتاب «وندیداد» چگونه است. در این مورد نیز بحثی پیش می‌آید و آن اینکه کتاب وندیداد آن صورتی است از آیین زرتشت در مرحله‌یی که آیین مذکور با معتقدات مغان و تأثیراتی از اقوام همسایه و مجاور با ایران آمیخته شده است. پس لازم می‌آید تا با دقت «وندیداد» تجزیه شده و نوشته‌های اصیل زرتشتی آن جدا گردد و این کار به‌طور حتم با شواهد و دلایلی انجام شود

که با حقیقت قرین گردد و هم چنین استدلال شود که قسمت‌های جدا شده زرتشتی با توجه به چه مدارکی از اصول زردشتی است و موارد ادعایی غیر زرتشتی، چرا از منان و یا کسانی دیگر است - و در مقالات بعدی به این قسمت نیز پرداخته می‌شود.

کتاب منسوب به فیثاغورث (پی تاگوراس) با عنوان «سیاحت‌نامه» درباره مطالعه زرتشت و احوال وی و هم چنین گروه منان و معتقداتشان بسی جالب توجه است - و در این قسمت با توجه به مندرجات «سیاحت‌نامه» به کاوش پرداخته می‌شود.

آنچه که محرز است، این سیاحت‌نامه از نوشته‌های شخص فیثاغورث نمی‌باشد، بلکه به وسیله یکی از شاگردان، یا پیروان او نگاشته شده که با ستاد علاقه‌مند بوده است - و یا فردی دیگر با توجه به مدارک. و به ویژه نوشته‌های استاد چنین کتابی را تألیف کرده است و برای جلب توجه و اعتماد اقبال مردمان، آنرا بنام فیثاغورث نامزد کرده است. زمان تحقیقی تألیف کتاب معلوم نیست، لیکن به ضرس قاطع دارای تاریخ کهنه‌یی است که می‌تواند موجب جلب توجه ارباب تحقیق قرار گیرد، به ویژه آنکه با دیدی نوین درباره منان و انفساکشان از روحانیان اصیل زرتشتی در بردارنده اصولی تازه است.

روایات درباره زندگی و سال تولد و مرگ فیثاغورث هم بر پایه نیست. و به موجب روایتی در سال ۶۰۸ پیش از میلاد زاده شد. روایتی دیگر سال ۵۸۰ را ذکر می‌کند و در روایتی نیز سال ۵۷۲ ذکر شده است. اما به سال ۵۸۰ پیش از دیدگاه صحت می‌توان اعتماد کرد. در ساموس *Samos* متولد شد و دارای تباری اشرافی بود. پدرش منه‌سارخوس *Mnesarchos* نام داشت. اما چون در بستر تاریخ به موجب برجستگی شخصیت و عظمت مقام شهره شد، مطابق معمول برایش تباری خدایی ساختند و به همین جهت در روایات افسانه‌یی آمده است که پسر آپولو *Apollo* یکی از خدایان بزرگ یونان بوده است.

زمان زندگی و پرورش وی از دیدگاه اوضاع و احوال سیاسی، عصری روشن نبوده است. در آن اوان مردی خودکامه، عیاش ستمگر عنان حکومت را در دست داشت به نام پولی‌کراتس *Polycrates*. در عین کهولت و خزان زندگی چون جوانان پرجوش به - هرزگی می‌پرداخت. مالی فراوان داشت که بنا بر ذکر روایات از طریق ناصواب گردآوری شده بود. در حین خودکامگی برای خود درباری ترتیب داده بود و جهت تظاهر محفلی از شاعران، گویندگان و دانشمندان و موسیقی‌دانان در این دربار به وجود آورده بود و با آنکه در واقع وفی‌نفسه شعر و هنر و شاعران و هنرمندان را دوست میداشت. از لحاظی این دربار با توجه به خصایص ادبی و ادیبان و سلطانش به دربارهای سلسله‌های سلاطین ایرانی پس از اسلام شباهت داشت. شاعران مدحش می‌گفتند و در برابر مدح کیسه‌هاشان از سکه پر میشد. چون شاعران آوازه قوت و کرمش را می‌شنیدند، از گوشه و کنار به دربارش می‌آمدند تا از بخل و بخشش او بر خودار شوند.

اما فیثاغورث طبعی بلند و غروری انسانی داشت، و نتوانست خود را راضی سازد تا این ستمگر و جباری را تحمل کند. شاید اقداماتی علیه ظلم پولی‌کراتس انجام داده و یا رویدادی دیگر موجب گشت که اجباراً و یا به طیب خاطر ساموس را ترک کند. به سال ۵۲۹ پیش از میلاد چنین واقعه‌یی رویداد و این شاید انگیزه جهان گردی وی بوده باشد. ابتدا به ایتالیا

رفت و در شهر کروتون Croton رحل اقامت افکند. در این شهر که در جنوب ایتالیا واقع بود شاگردانی گردش فراهم شدند و کم کم محفلی تشکیل شد و در سگاهی که استاد برای شاگردان درس می گفت و سرانجام در همین مکان بود که اصول عقایدش تکوین یافت. اما لازم به یادآوری است که سفرهای وی به مشرق زمین پیش از آن هنگامی بود که رسماً به عنوان قهر ساموس و پولی کراتس را ترک کند، چون هنگام سفرش به مصر، از این حاکم جبار سفارش نامه و معرفی نامه‌هایی برای شاهان و حاکمان کشورها در دست داشت. بهر حال چون در ایتالیا مستقر شد با اقبال جوانان به وی و توجه به اصول تعالیمش در سیاست و پاره‌یی عقاید دیگر، مردم نسبت به وی شوریدند و استاد اضطراراً و از روی ناچاری به مه‌تاپون تیون Metapontion یکی دیگر از شهرهای جنوبی ایتالیا گریخت و در همان جا در سنینی میان هشتاد و نود درگذشت، یعنی بنا بر روایات بر اثر شورش که بر ضد وی روی داد کشته شد.

بعید نیست، بلکه با گرایش به جنبهٔ یقینی موضوع میتوان گفت که استاد حاصل مطالعات و مشاهدات و تحقیقات خود را در سفرهای بابل، فی نی قبه، مصر، ایران و... در کتابی گرد آورده بوده است و این کتاب از دیدگاه مشاهدات عینی و وقایع نگاری حایز اهمیت می بود مورد استفادهٔ تاریخ نگاران و نویسندگان بعدی قرار گرفت.

هشت فصل از کتاب «سیاحت نامه» یعنی از فصل سد و دو تا سد و ده شرح مسافرت استاد است به ایران که دارای نکات و اشارات و توصیفات درخور توجهی است. مای توانیم صرف نظر از مؤلف اصلی، به عنوان اثری کهنه در این کتاب به مطالعه و کاوش به پردازیم.

برای وضوح مطالب و درک اجمالی سفرنامه، بخش‌های هشت گانهٔ مربوط به ایران را به طور خلاصه مرور می کنیم. اما پیش از آن اشاره می شود که بنا به مندرجات کتاب، زرتشت فردی معرفی می شود که نزد منان به شاگردی اشغال داشته و دارای اهمیتی می بود. اما بعدها خود صاحب عقیده گشت و از منان انشعاب کرد و به گستراندن اصول تعالیم و عقاید خود همت گماشت. این امر موجب شد که منان با او دشمنی کنند و طردش نمایند. به نظری می رسد که یکی از علل مهم انشعاب و اختلاف میان منان و زرتشت - اصل ثنویت معنی و گرایش به یکتا گرایی در زرتشت بوده است. اصلی بسیار مهم تر که آن نیز باروشنی و وضوح از این سفرنامه برمی آید آنکه منان زندگی رهبانی، گوشه نشینی و زندگی طبیعی رادر آغوش طبیعت می ستودند و با شهرنشینی و اقداماتی که منجر به پیدایش تمدن، اصول نوین زندگی و تمرکز جمعیت و پیدایش قوانین و مقررات اجتماعی و استفاده از ابزارهای تازه می شد مخالف بودند - اما زرتشت با تمام قدرت زندگی شهری، تمدن، تمرکز جمعیت ها، پیشرفت زندگی مادی و دوری از زندگی رهبانی را می ستود و این روح تعالیم اوست که گاتاها آنها را تأیید می کند و نظایر آن در سراسر اوستا کم نیست. بهر حال دقت و توجه کافی بسیاری از اصول عقاید منان را در این کتاب آشکار می سازد و پس از تحلیل این کتاب، با توجه به مدارک دیگر متوجه خواهیم شد که تجدید نظری بر مبنای کاوش های نوین در آیین زرتشتی تا چه حد لازم است. اینک فشرده و ماحصل فصل یکم.

۱- فیثاغورس در بابل با زرتشت آشنا شده و در مصاحبت هم آهنگ شوش می کنند. گفت و گوهاشان جالب و درخور توجه است. از این گفت و گوها که تا پایان قسمت ادامه دارد،

می‌توان دستگاهی فلسفی برای این دوچهره درخشان تاریخ ساخت. هردو از اوضاع آشفته بابل و اخلاق نکوهیده مردمانش در شگفتی‌اند و چون چیزی که برای‌شان پای‌بستی‌آرد در آن شهر عتیق وجود ندارد، به اتفاق آهنگ‌شوش می‌کنند. در توضیحی که زرتشت برای فیثاغورس می‌دهد، می‌گوید چون کمبوجیه از پایتخت دور شد، بدون پشتیبانی اوتوانستم در آنجا بمانم، چون از گزند «مغان» در امان نبودم، لیکن اکنون که شاه جدید (داریوش بزرگ ۵۲۲-۴۸۶ پیش از میلاد) آماده سلطنت شده است، مرا نزد خود خوانده و من بایستی به دربارش روم و آیین خود را تبلیغ کنم.

آنگاه از خلال کلام زرتشت برمی‌آید که برای تبلیغ «آیین نو آورده» اش، قوم بدوی بی‌راکه در شرق شوش سکنا داشته و در ارتفاعات می‌زیستند انتخاب کرده است، چون همانگونه که مغان در کوهستان اکباتان برای خود قلمروی ساخته‌اند که «آیین مغ» در آنجا به‌طور مطلق رایج است، زرتشت نیز در آرزوی استقرار آیین خویش در چنان قلمروی است. اما توضیح می‌دهد که منظورش آن اکباتانی نیست که مفر شاه‌نشین مادها بوده و دیوکس شاهنشاه مادی آن را ساخته است، بلکه منظورش اکباتانی است که در شمال شرقی واقع شده و آنجا کوهستانی است که مطلقاً در تصرف مغان است و همان‌گونه که شوش مرکز خزاین مادی کشور است، اکباتان نیز مرکز خزاین معنوی در تاریخ و علم و ادب است و به‌کنایه می‌رساند که همه امور مهم سیاسی و کشوری در اکباتان مغان نخست طرح و پی‌ریزی شده و پس از آن از مرکز شاهنشاهی به‌صورت دستورالعمل‌هایی منتشر می‌شود.

چنانکه ملاحظه می‌شود زرتشت از مغان به نیکی یاد نمیکند و آنان را سرپرستان آیین قدیم و از معاندان خود می‌داند. شاید اشاره‌یی که در اینجا زرتشت به تبلیغ خود می‌کند، تا حدی اساس شورش مغان را برای در دست گرفتن حکومت و غصب سلطنت روشن کند. بهر حال آنچه که مستفاد می‌شود کمبوجیه از طرفداران و هواخواهان زرتشت و آیین او بوده است و دستور داده بود که زرتشت با آزادی بکار تبلیغ پردازد و حتی از خزینة شاهی اعتباری قابل توجه برای پیش بردن تبلیغ و گسترش آیین نودر برابر کیش قدیم مقرر داشته بوده است. بحث و تحقیق درباره علل اختلاف مغان و کمبوجیه خود مطلبی است دقیق و درخور توجه که از حوصله این صفحات بیرون است. بهر حال حمایت مستقیم کمبوجه از زرتشت و پذیرفتن آیین او، به پیشرفت يك شیوة مترقی و واپس راندن مغان کومك فراوانی کرد. هنگامی که کمبوجیه بسفر رفت، بی‌شک در اثر تحریکات مغان و توطئه چینی برای در دست گرفتن حکومت زرتشت ناچار می‌شود پایتخت را ترک کرده و زمین را برای فعالیت معاندان و رقیبان باز بگذارد و از توطئه مغان به زودی آشکار شده و گشومات مغ که بفریب سلطنت می‌کرد، همراه مغان بسیاری کشته شدند و داریوش پس از تسلط بر توطئه و توطئه‌گران، بلافاصله زرتشت را که در بابل بود احضار کرد.

در صفحه بعد، حکیم ساموسی پس از توصیف اجمالی شوش و شرح کوتاه ملاقاتش با داریوش، اشاره به رویدادی مهم می‌کند که در کشور توسط مغان ایجاد شده بود و اینکه چگونه سرانجام حق‌بر باطل پیروز شد و مغ غاصب را سر بریده و سرش را گرد شهر گرداندند. در این جافیساغورس اظهار شگفتی می‌کند که مطابق معمول پیشوایان روحانی

بایستی مروج حق و عدالت باشند و مردم جز با نظر مهر و محبت در آنها ننگرند - اما چگونه است که مغان که پیشوایان روحانی مردمند دست به چنین عمل خلافی بردند ؟

لیکن او با Aubare مأمور راهنمای فیثاغورس در پایتخت در جواب غیر مستقیم می گوید که اینان پیشوایان روحانی مردم نبودند ، چون روشی جز خدعه و نیرنگ و غصب مال و منصب نداشتند . پس اشاره می شود به حوادث پس از قتل مغ غاصب - چون پارس ها پس از آگاهی از واقعه و قتل بردیای دروغین ، احساسات کین جویانه شدیدشان نسبت به مغان برانگیخته شده و بی پروا به قتل عام مغان پرداختند و پس از آن تا مدت هایی چند ، هر سال چنین روزی را جشن گرفته و وعده می از مغان رامی کشتند و مطابق روایت هرودوت و کتزیاس Ctesias نیز چنین مراسمی تا مدت ها معمول بود و هر سال «جشن مغ کشی» در چنان روزی بر پا میشد . لیکن در اسناد دیگر تاریخی «جشن مغ کشی» تأیید نشده است و در صفحات بعدی از روایات هرودوت و کتزیاس درباره مغان گفت و گو خواهیم کرد .

اینک هر پژوهنده می که در چنین مدارک کهنی به کاوش پردازد و آرایشی چون اقسوال هرودوت ، کتزیاس ، استرابون Strabon و اشیل E. Achyle و کتاب مورد نظر را مطالعه کند ، این اندیشه برایش پیش خواهد آمد که آیا زرتشت از مغان بوده است ؟ و بی گمان می گویند ، چون ممکن بود زرتشت از مغان باشد و حتی از آن جمله مغ هایی بی طرف که با پارسها مخالفتی نداشتند و در چنان گیر و دار پر آشوبی از طرف داریوش و همراهان و سایر پارس ها با جلال و بزرگی پذیره شود . حتی بشکلی که در قسمتهای بعدی ملاحظه خواهد شد بعید است که وی از مغان بوده و بعدها با آنان از در مخالفت برآمده و انشعاب کرده باشد .

داستان درمان اسب گشتاسپ (ویشناسپ) بوسیله زرتشت در این قسمت از کتاب مورد بحث آمده است - با این تفاوت که در این جا ، به عوض اسب گشتاسپ ، زرتشت اسب محبوب داریوش را که بیمار شده است درمان می کند . خصایص داستان در مورد گشتاسپ و داریوش یکی است . علم و تاریخ دارند گانش مغان بودند . چون اسب گرانبهای داریوش که به موجب روایات سبب به سلطنت رسیدن وی شد بیمار گشت ، ندیمان شاه مغان بزرگ را احضار کردند تا در معالجت اسب اقدام کنند . در مجلسی بزرگ تنی چند از مغان که در امر پزشکی خبرگی داشتند به معاینه اسب پرداختند ، اما چیزی درک نکردند . مغان آشفته حال و در هراس بودند ، چون ادعاهایشان در عمل انعکاس نداشت .

در چنین هنگامی زرتشت موفقیت را مناسب یافته در حضور شاه و جمع به شکوت می پردازد میگوید در زمان کمبوجیه مغان آزار فراوانی به من روا داشتند و موجب شدند تا من از موطن تبعید شوم ، هر چند اینان استادان دیرین من بودند ، از راه راست بیرون بودند و زمان خود بدخواهیهاشان را بی پاسخ نگذاشت و اینک حق بر باطل پیروز شده و اهریمن بدنهاد شکست یافته دشمنان من به باد افراهِ اعمال خود رسیده اند . همچنین اشاره میکند که مغان از روی نیرنگ و پنهانی آهنگ کشتن او را داشته اند .

لیکن این تنها شکوه و شکایت است ، چون زرتشت در حال کینه خواهی نیست . می پردازد ، می گوید اینک گذشته را نادیده انگاریم و بروقایع حاضر دیده دوزیم . اینک من توانایی خود را در معالجت اسب اعلام میکنم و از شاه درخواست شرطی دارم . پس مغان را خطاب قرار

داده می گوید هر گاه من توفیق یافتم ، شرط آن باشد که شما مغان و سایر مخالفان ، به آئین من درآمده و حقانیت آن را گواهی کنید . چون من پیک اهورا مزدا خداوند بزرگ و یکتای جهانم و کتاب اوستا از راه نجات ، اخلاق نیک و روش پسندیده زندگی گفت و گومیکند . منی که از دیگران سالخورده تر بود از روی ناچاری شرط زرتشت را میپذیرد . پس زرتشت شربتی از عصاره چند گیاه ترکیب کرده و به وسیله آن اسب مورد توجه داریوش را که رو به مرگ بود درمان میکند . چنین عملی هر چند برای زردشت موقیبتی شایان داشت ، لیکن به خود بالیدن نگرفت ، چون هدفش چیزی دیگر بود ، یعنی تبلیغ آیین نو آورده و اینکه مغان و سایر مخالفان به آیین ایمان آورند . اما مغان که شاید می اندیشیدند زرتشت در ادعای خود موفق نخواهد شد ، از این پروزی ناراحت و منفعل شده و بر آن شدند تا درخفا به مراکز خود بازگردند . اما زرتشت شرط خود را گوشزد داریوش میکند و اعلام می دارد که مراسم بر تخت نشستن داریوش برای اقتناع مخالفان ، به ویژه مغان حجت های دیگر خواهد آورد .

این فشرده بی بود از بیک بخش «سباح ت نامۀ فیثاغورس» . چنانکه ملاحظه میشود اجزای داستانی این قسمت مهجور و نادرنیست ، بلکه در روایات دینی کهن ایران و همچنین در نوشته های مورخان قدیم به آنها کم و بیش و در اشکالی گوناگون اشاره شده است . اما آنچه که در این نوشته مورد بحث جلب توجه کرده و روایات مبهم مورخان قدیم را تأیید میکند ، آن است که نه زرتشت از طبقه مغان بوده است و نه مؤسس و بنیانکن «آیین منی» بشمار میرفته ، بلکه همان گونه که هرودوت میگوید ، منخا طایفه ایی از مادها بودند که کفالت اموردینی و کهنانت به عهده شان میبود و باغلبه پارسها و انتقال قدرت باین گروه تازه ، بر اثر عوامل وانگیزه های چند ، مغان در صدد آن برآمدند تا با نفوذی که در شاهان داشتند ، دگر باره قدرت و سلطنت را به خود برگردانند و حادثه بردیای دروغین یا گئومات منخ - بر مبنای چنین احوالی بود . همچنین چنانکه از متن سفرنامه فیثاغورس برمی آید ، شاید این حادثه انگیزه ایی مذهبی داشته باشد - چون آیین نو آورده زرتشت موجب تأیید شاهان هخامنشی قرار میگیرد و مغان با تمام فعالیتها و دسیسه های که میکنند موفق نمیشوند جلوموج نو آیین جدید را بگیرند و بهمین جهت بر آن میشوند تا با در دست گرفتن قدرت نهضت دینی تازه را نابود سازند . اما چنان که اشاره شد ، حادثه بردیای دروغین و غصب سلطنت به وسیله مغان ، نه به تنهایی شورش سیاسی بود برای انتقال مجدد سلطنت میان مادها و برانداختن پارسها - و نه شورش صرفاً دینی بود برای درهم کوبیدن آیین تازه زرتشت - بلکه حادثه ایی بود که بر پایه این هر دو انگیزه استوار بود و تحقیقات بعدی تا حد قانع کننده ایی چنین مدعایی را روشن کند .